



سال یکم
شماره دوم
اردیبهشت ۱۴۰۰

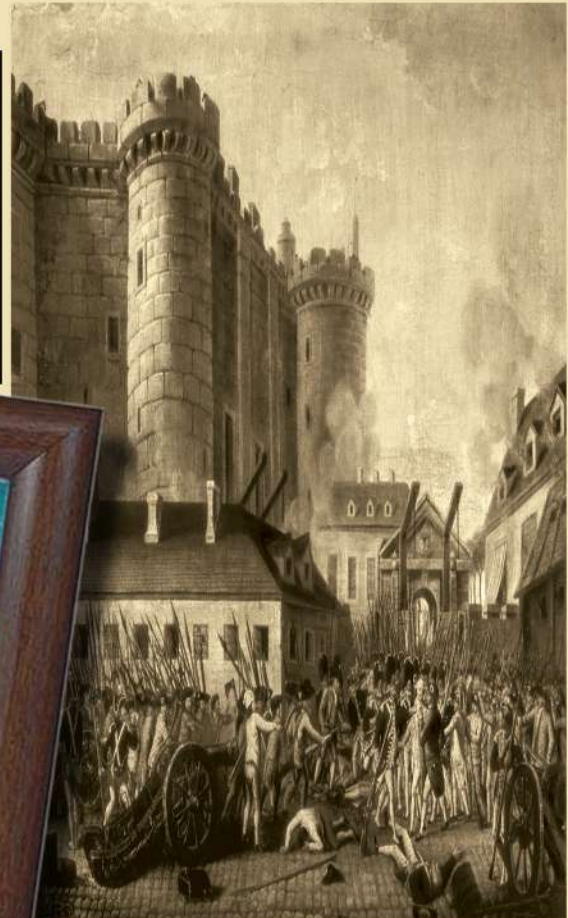
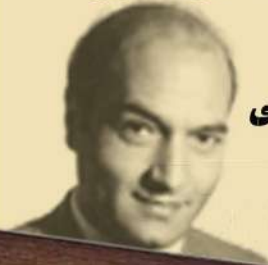
گاهنامه علمی، سیاسی
اجتماعی و فرهنگی کتیبه

انجمن علمی آموزش تاریخ
مرکز آموزش عالی شهدای مکه

اقتصاد در ایستگاه انقلاب

خوشرونت در
عزاداری

تشییع علوی و تشییع صفوی
از دیدگاه
دکتر شریعتی



گذری بر انقلاب فرانسه

فرانسه در آغاز قرن هجدهم به یک کشور قدرتمند و با نفوذ تبدیل شده بود. این کشور در اوج شکوه خود قرار داشت و به یکی از قدرتمندترین کشورهای اروپا تبدیل شده بود. اما در درون این کشور، تنش‌ها و تضادها وجود داشت که در نهایت منجر به وقوع انقلاب فرانسه شد. این انقلاب یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ بشر است که تأثیرات عمیقی بر جهان داشته است.

در آغاز قرن هجدهم، فرانسه به یک کشور قدرتمند و با نفوذ تبدیل شده بود. این کشور در اوج شکوه خود قرار داشت و به یکی از قدرتمندترین کشورهای اروپا تبدیل شده بود. اما در درون این کشور، تنش‌ها و تضادها وجود داشت که در نهایت منجر به وقوع انقلاب فرانسه شد. این انقلاب یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ بشر است که تأثیرات عمیقی بر جهان داشته است.

در آغاز قرن هجدهم، فرانسه به یک کشور قدرتمند و با نفوذ تبدیل شده بود. این کشور در اوج شکوه خود قرار داشت و به یکی از قدرتمندترین کشورهای اروپا تبدیل شده بود. اما در درون این کشور، تنش‌ها و تضادها وجود داشت که در نهایت منجر به وقوع انقلاب فرانسه شد. این انقلاب یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ بشر است که تأثیرات عمیقی بر جهان داشته است.





شاهنامه

صاحب امتیاز:

انجمن علمی آموزش تاریخ
مرکز آموزش عالی شهدای مکه (تهران)

مدیر مسئول گاهنامه:

امیر مهدی عرب معصومی

سر دبیر:

بهنام دانشیان

طراح و صفحه آرا:

امیرحسین طهماسبی زاده

ویراستاران:

محمد ترجمی
عرفان حسن زاده

مشاوران نشریه:

دکتر محمد رضا روزبهانی
استاد احمد رضا نجفی

شماره مجوز نشریه:

د/۵۰۸۰۰/۲۹۴۰/۱۰۰

گاهنامه کتبه:

علمی، سیاسی
اجتماعی و فرهنگی

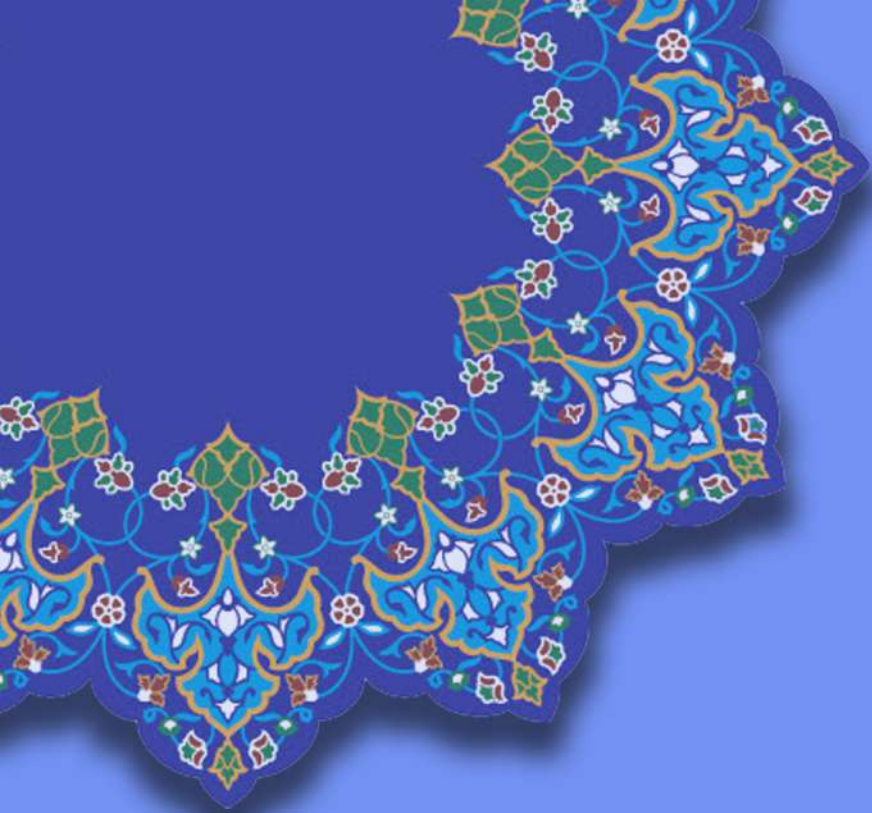


انجمن علمی دانشجویان آموزش
تاریخ دانشکده شهدای مکه



دانشگاه فرهنگیان

فهرست مطالب



- ۱ اقتصاد در ایستگاه انقلاب
- ۴ تشیع علوی و تشیع صفوی از نظر دگرشریعتی
- ۶ در نقد ناسیونال - سوسیالیسم
- ۸ خشونت در عزاداری
- ۹ نقد فیلم LEGEND OF TOMIRIS
- ۱۲ پولس حواری، قدیس یا مخترع دروغ؟
- ۱۴ تکذیب شکست ایرانیان از مغولان
- ۱۶ بررسی نقش تاریخی دین در همبستگی های اجتماعی ملت ها
- ۱۸ اعجاز علمی در قرآن کریم (علم نجوم)
- ۲۰ خلاصه و گذری بر انقلاب فرانسه

سخن سردیر



با نام و یاد خدایی که کتابش قرآن کریم کامل ترین کتاب هست
و سلام و صلوات بر خاتم پیامبران و خاندان پاک و مطهر ایشان

با سلام و آرزوی سلامتی خدمت دانشجویان عزیز در این ایام سخت کرونایی و ضمن تقدیر و تشکر از
زحمات ارزشمند دوستان و بهکاران عزیز که در آماده سازی شماره دوم گاهنامه کتیه ما را یاری دادند،
از خداوند متعال برای تک تک عزیزان سلامتی و شادکامی مسئلت دارم.

خدای را شاکرم که عمری بخشید تا در کنار دوستان گرانقدر در مسیر کسب علم قدمی هرچند کوچک
برداریم. شماره دوم گاهنامه کتیه اکنون آماده گردیده و در اختیار شما دانشجویان عزیز دانشگاه فرهنگیان
و معلمان آینده کشور عزیز اسلامی می باشد. امید است که خوانندگان عزیز در بهبود عملکرد ما در گاهنامه
کتیه، اینجانب را از نظرات و پیشنهادات خود محروم نسازند.



دوم

نویسندگان شماره

امیرمهدی عرب معصومی

بهنام دانشیان

عرفان حسن زاده

محمد صادق خانه دانی

امیرحسین کاکاوند

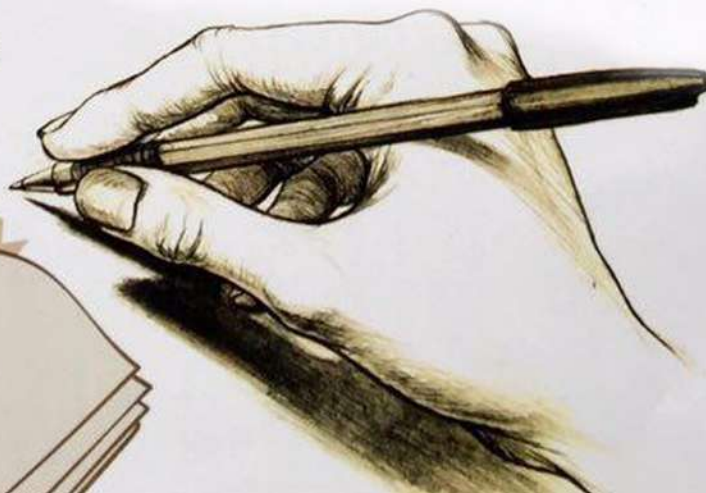
آرمان شهرکی

امیرمهدی رسولی

علی احمدی

بهزاد نصیری

علی کشاورز بخشایش





امیر مهدی عرب معصومی
کارشناسی آموزش تاریخ

اقتصاد، در ایستگاه انقلاب

نگاهی اجمالی به تحولات تاریخی
اقتصاد ایران در دو دهه پایانی حکومت
پهلوی

۱. توسعه به پیش (۱۳۴۲-۱۳۵۲)

در دهه ۴۰ سلسله رخدادهایی اتفاق افتاد که ایران را به صنعتی شدن نزدیک و ثبات اقتصادی را فراهم کرد. نخستین رویداد مهم انتصاب علینقی عالیخانی به عنوان وزیر اقتصاد کابینه علم در بهمن ماه ۱۳۴۱ بود^۱. عالیخانی تحصیل کرده رشته اقتصاد در فرانسه بود که در ۳۴ سالگی به وزارت رسید. او به همراه تیم اقتصادی تکنوکرات خود اقدام به سیاستگذاری هایی کرد که نتیجه آن افزایش تولید و گسترش صنایع داخلی بود.

منبع اصلی درآمد دولت جهت صرف آن در توسعه اقتصادی، فروش نفت بود. با تداوم افزایش قیمت نفت در جهان، درآمد نفت ایران از ۵۵۵ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲، به ۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ رسید^۲.

امروزه تصور عامیانه اکثریت مردم ایران از اقتصاد دوران پهلوی بسیار سطحی و عاری از نظریات تخصصی و کارشناسی است و تصویری که از آن دوره برای آن ها ساخته شده است، اقتصادی شکوفا با پایه های مستحکم است که مردم از سر شکم سیری اقدام به اعتراض و انقلاب کرده اند. در این یادداشت قصد داریم که تصویری دقیق تر از تحولات اقتصادی ایران ارائه دهیم.

تزریق پول به بخش اقتصاد، به دو صورت انجام می‌شد:

۱- شیوه غیرمستقیم که در آن بانک توسعه صنعت و معدن وام‌های کم بهره‌ای را در اختیار کارآفرینان بخش خصوصی قرار می‌داد.

۲- شیوه مستقیم که از طریق بودجه و برنامه‌های عمرانی صورت می‌گرفت.

در پی اجرای برنامه‌های سوم و و بازاری بودند که با حمایت‌های چهارم توسعه^۳، در سال‌های ۱۳۴۱- تولید ناخالص داخلی، سالانه ۱۳۴۹ تولید ناخالص داخلی، سالانه ۸ درصدی را تجربه کرد و در به عبارت دیگر «ذی‌نفعان واردات را ۱۳۵۱ این رقم به ۱۴ درصد و در ذی‌نفع تولید کردند» و باعث گسترش ۱۳۵۲ به ۳۰ درصد رسید. بنابراین بخش خصوصی شدند. برای مثال یکی ایران در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ از معاونان عالی‌خانی نقل می‌کرد که شاهد انقلاب صنعتی کوچکی بود^۴ چگونه یکی از بزرگترین واردکنندگان در این دوره طبقه جدیدی از کارآفرینان تلویزیون در ایران را تشویق به تولید صنعتی شکل گرفت. این افراد عموماً این کالا در ایران و حمایت از آن در از خانواده‌های اشراف قدیمی، تاجر برابر کالاهای وارداتی کرده است.

هرچند از آن جایی که دولت بانی توسعه اقتصادی بود و این کار را با استفاده از درآمد نفتی خود انجام می‌داد، این طبقه سرمایه‌دار مجبور بود که به صورت وابسته باشد و خود را به دربار و دستگاه‌های قدرت نزدیک کند که این امر موجب گسترش فساد و رانت می‌شد.

۲. پایان آرزوها (۱۳۵۲-۱۳۵۷)

دوران زوال و بی‌ثباتی اقتصاد ایران، نه در بحبوحه سال‌های ۵۶ و ۵۷، بلکه از سال ۱۳۵۲ شروع شد که دستاوردهای دهه چهل را بی‌اثر گذاشت.

داستان از بحران نفتی جهان در سال ۱۹۷۳ {۱۳۵۲} شروع شد یعنی زمانی که ائتلاف اعراب به رهبری مصر در برابر اسرائیل در جنگ یوم کپور شکست خورد و اعراب از نفت به عنوان یک سلاح اقتصادی برای فشار به غرب استفاده کردند و صادرات نفت خود را کاهش دادند.

کاهش عرضه نفت و افزایش تقاضای آن، قیمت نفت را چهار برابر افزایش داد که ناگهان درآمد نفت ایران را از ۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳، به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند. برای درک بهتر این افزایش درآمد نفتی بهتر است بگوییم که کل درآمد نفتی ایران در میان سال‌های ۱۳۴۳-۵۳، ۱۳ میلیارد دلار و در سال‌های ۱۳۵۳-۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار بود^۵.

اما این افزایش درآمدها با سیاستگذاری‌های اقتصادی نادرست، بی‌ثباتی اقتصادی را در پی داشت. در کنفرانس رامسر در سال ۱۳۵۳، شاه برای رسیدن هرچه زودتر به تمدن بزرگ مصمم بود و پول‌های بادآورده نفت این فرصت را مهیا کرده بود تا بر خلاف نظرات کارشناسان اقتصادی، درآمد‌های هنگفت نفتی به بخش اقتصاد تزریق شود و با افزایش اعتبارات برنامه عمرانی پنجم^۶ از ۳۶ میلیارد به ۱۰۰ میلیارد دلار این اتفاق افتاد. حال که اعتبارات ارزی دولت افزایش چشمگیری یافته بود، شاه دیگر خدا را بنده نبود و برای رسیدن به اهداف آرمانی خود، سیاست گسترش بخش خصوصی و بازار آزاد را کنار نهاد و اقتصاد هر روز دولتی‌تر و دستوری‌تر شد.

با پول‌های بادآورده نفت، شاه برنامه‌های پوپولیستی و رفاهی را گسترش داد. آموزش در تمام مقاطع تحصیلی رایگان و به مواد غذایی و کالاهای اساسی یارانه‌های زیادی داده شد. برای مثال شکر وارداتی کیلویی ۱۰۰ ریال قیمت داشت اما با احتساب یارانه بر شکر قیمت آن تنها ۲۵ ریال بود.

حال سه نظریه وجود دارد که بر اساس آن می توان اوضاع و احوال ایران را در رسیدن به انقلاب با این توضیحات، بیان کرد:

۳. نظریه جبهه دیویس

دیویس بر این دیدگاه بود که هیچ کدام از دو عامل فوق به تنهایی باعث ظهور انقلاب نمی شود بلکه می گفت زمانی احتمال وقوع انقلاب بیشتر است که ابتدا دوره ای طولانی از رشد و توسعه ی اجتماعی و اقتصادی وجود داشته باشد و پس از آن در دوره ای کوتاه، وضعیت اجتماعی و اقتصادی به شدت تنزل یابد. پس این رشد و افول سریع اقتصادی است که ذهن مردم را آماده ی انقلاب می کند.

با عنایت به نظریه بالا در میابیم که این نظریه با وقوع انقلاب اسلامی نیز سازگار است به گونه ای که میان سال های ۵۲ تا ۵۷ شاهد رشد سریع اقتصادی و افول ناگهانی آن بودیم. با افزایش منابع اقتصادی انتظار مردم نیز افزایش یافت و دولت که نمی توانست به این انتظارات پاسخ دهد سرنگون شد.

۱. افزایش رفاه

برخی از صاحب نظران سیاسی، دلیل بروز انقلاب را رشد اقتصاد و رفاه عمومی می دانند. برای مثال ارسطو باور داشت که حاکم باید مردم را گرسنه نگه دارد تا با دغدغه ی نان دیگر فرصت توطئه چینی نداشته باشند و یا الکسی دوتوکویل، انقلاب فرانسه را به خاطر رفاه روزافزون مردم می دانست.

۲. افزایش فقر

این دیدگاه که در آثار مارکس سرچشمه می گیرد بر این باور است که افزایش فقر، نارضایتی های عمومی را بالاتر می برد و در واقع فقر بانی ظهور انقلاب است.

می توان گفت میزان زیاد رفاهی که مردم در دهه ۵۰ تجربه کردند نوعی سیاستگذاری غلط و باج شاه به مردم برای افزایش محبوبیت خودش بود در حالی که این رفاه، دستاوردهای اقتصادی دهه ۴۰ را بر باد داد. دکتر سریع القلم در کتاب اقتدارگرایی در عهد پهلوی، عنوان می کند: «کشوری که می خواهد مدرن شود و پیشرفت کند نمی تواند همه ی امور خود را در ذهن، مصالح، دیدگاه ها و سلیقه های یک نفر خلاصه کند و این کانون نظری بحران های هر دو پهلوی است.^۸» در واقع تخصص گرایی که در دهه ۴۰ بر سیاستگذاری های اقتصادی ایران حاکم بود، در دهه ۵۰ جای خود را به نظرات غیر تخصصی و دستوری شاه داد. خلاصه اینکه ایران در سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ هم رشد اقتصادی داشت هم دستخوش افول اقتصادی بود.^۹

اما این افزایش درآمدها با سیاستگذاری های اقتصادی نادرست، بی ثباتی اقتصادی را در پی داشت. در کنفرانس رامسر در سال ۱۳۵۳، شاه برای رسیدن هرچه زودتر به تمدن بزرگ مصمم بود و پول های بادآورده نفت این فرصت را مهیا کرده بود تا بر خلاف نظرات کارشناسان اقتصادی، درآمد های هنگفتی به بخش اقتصاد تزریق شود و با افزایش اعتبارات برنامه عمرانی پنجم از ۳۶ میلیارد به ۱۰۰ میلیارد دلار این اتفاق افتاد. حال که اعتبارات ارزی دولت افزایش چشمگیری یافته بود، شاه دیگر خدا را بنده نبود و برای رسیدن به اهداف آرمانی خود، سیاست گسترش بخش خصوصی و بازار آزاد را کنار نهاد و اقتصاد هر روز دولتی تر و دستوری تر شد.

منابع

۱. عالیخانی تا ۱۳۴۸ در جایگاه وزارت باقی ماند
۲. حسین بشیریه. دولت و انقلاب در ایران. انتشارات مانیا هنر. ص ۱۵۹
۳. برنامه سوم (۱۳۴۶-۱۳۴۷). برنامه چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱)
۴. پرواند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب. نشرنی. ص ۵۲۸-۵۲۹
۵. محسن جلال پور. etemadonline.com
۶. پرواند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب. نشر نی. ص ۵۲۵
۷. (۱۳۵۲-۵۶)
۸. سریع القلم، محمود، اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی، گاندی، ص ۱۳
۹. بشیریه، حسین، دولت و انقلاب در ایران، مانیا هنر، محمود رافع، ص ۱۵۶



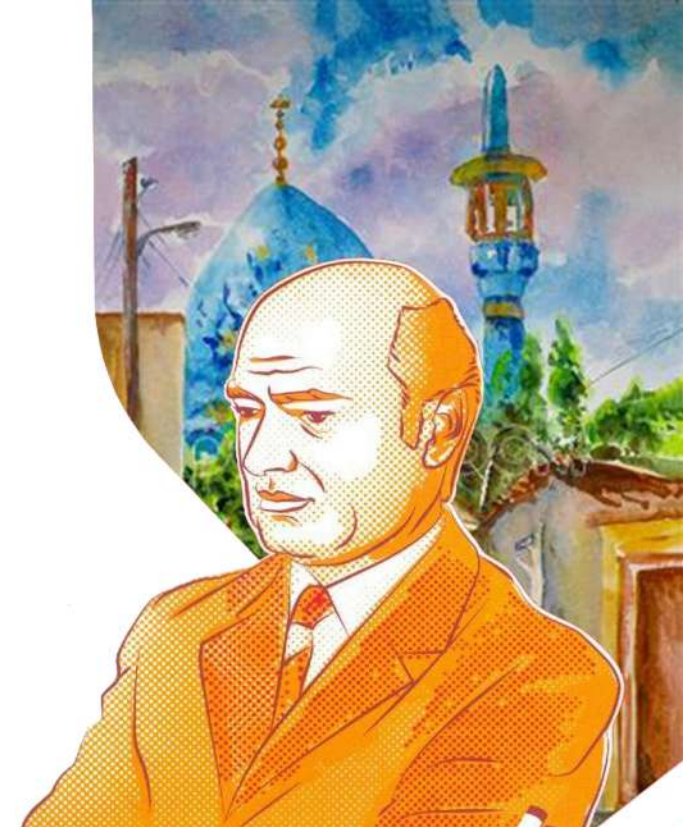
ولید، هرکه هست باید مجازات شود. علی که هیچ مصلحتی جز حقیقت نمی داند به اصطلاح بازنده است. در حالی که این را خدا می داند که چه کسی پیروز است و چه کسی بازنده. شیعه دو گروه است که شاید راحت بگوییم که یک گروه نمی داند که با شیعه علی بودن فاصله دارد این همان تشیع صفوی است. شیعه ای که یک زمان با خریدن خطر مرگ بر جان خود به زیارت مولای خود می رفت و حتی نمی توانست که نام حسین (ع) و یا علی (ع) را به زبان بیاورد. همیشه تحت پیگرد و قتل و شکنجه و سرکوبی توسط جامعه حاکم بود. اما اکنون همان کربلا و نجف آسان شده اما با این تفاوت که دیگر کیفیت مهم نیست بلکه هدف تشیعی است که مانند پوست نازکی باشد که فقط حمل کننده تشیع باشد نه درک کننده آن. چرا دولت هایی که یک زمان تشیع را سرکوب می کردند اکنون خود شاهان همان حکومت ها پای پیاده به نجف و کربلا می رود؟ چون دوام دولتشان به این کربلا رفتن هاست.

هر چقدر که زائرین این حرمین شریفین بیشتر شود این دولت ها بیشتر می تواند مردم را ستم، جور و ظلم خود قانع کنند و فریب دهند.

نه به اولویت نهادن مصلحت به حقیقت، نه به قرار دادن مصلحت به جای حقیقت. در تاریخ اسلام و دیگر ممالک اسلامی مشاهده می کنیم که همه ی ملیت ها و قومیت ها اعم از ترک و عرب و فارس و مغول بر اسلام حکومت دارند جز خاندان رسول اکرم که این چقدر درد آور است، البته در کنار و گوشه های تاریخ هم مشاهده می کنیم که علویان منسوب به امام علی علیه السلام صاحب حکومت شدند که علویان طبرستان نمونه ای از این حکومت هاست. بنی امیه گرچه تا روز فتح مکه به مخالفت با اسلام پرداختند و یا تا لحظه نهایی دشمن اسلام و پیامبر اکرم (ص) بودند. اما نمی توان از قدرت آنان چشم پوشید. بسیار متفاوت است که بنی امیه در کنار ما باشند و یا نه در مقابل ما. پس به آنان حکومت شام دهیم تا در اداره آن بکوشند و یا گرچه خالد بن ولید مالک را کشته و زن او را برای خود گرفته اما مصلحت بر این نیست که او را که از فاتحان است حد بزنیم و مجازات کنیم، این بود سیاست برخی، حال نوبت به علی (ع) می رسد. برای او فرقی ندارد که چه عقیل بخواهد خلاف دین اسلام و حکم خداوند عمل کند و یا خالد بن

شیعه در لغت به معنای پیرو، یاور و طرفدار است. در اصطلاح به پیروان اعتقادی و یا به تعدادی از مسلمانانی که ولایت سیاسی و دینی دیگران را نپذیرفته و به امامت و خلافت امیر المومنین علی (ع) معتقدند شیعه می گویند.

در باره شگل گیری تشیع عده آن را به دوره خود پیامبر (ص)، برخی به دوران پس از رحلت پیامبر (ص)، برخی به دوره بعد از قتل عثمان و یا برخی به جنگ جمل و برخی هم به ایرانیان اشاره کرده اند که ادعا دارند که ایرانیان در ایجاد تشیع نقش داشته اند و تشیع دست ساز ایرانیان است. اما نکته منطقی تر این است که تشیع از همان زمان پیامبر (ص) تا به حال وجود داشته ولی به شکل های مختلف و رفته رفته اصلاح شده و یا دچار تحول گشته است. یکی از مدعیان این نظریه که تشیع را به دو نوع تشیع علوی و تشیع صفوی تقسیم کرده است دکتر علی شریعتی است که به مطالبی از کتاب ایشان درباره تشیع علوی و تشیع صفوی اشاره خواهیم کرد اسلام حضرت محمد (ص) پیامبر عزیز ما با یک نه، نه به شرک و بت پرستی شروع شد. و تشیع با یک نه از امام علی علیه السلام آغاز گردید.



تشریعت

از نظر

تشیع صفوی و

تشیع علوی



بهنام دانشیان
کارشناسی آموزش تاریخ

چرا؟ چون برای مقابل با قدرت عثمانی که خواب را برای اروپا حرام کرده به اتحاد ملت نیاز دارند. در قبال چه؟ در قبال جدا کردن ایرانی، ایران و شیعه از جهان اسلام، در قبال اهانت به مقدسات اهل سنت. این است سوال ما که این عوامل باعث شد که سنی شیعه را مسلمان نداند و شیعه سنی را مسلمان نخواند. پس این میان مسلمان کیست؟ کسی نمانده سنی میگوید او مسلمان نیست، شیعه میگوید او مسلمان نیست.... پس یهودی و مسیحی مسلمان است. عجب.....!!

گرچه تشیع انحرافی با اسم تشیع صفوی یاد می شود و به این اسم مشهور است. اما در واقع بهتر است بگوییم که تشیع هر زمانی که به عنوان یک ابزار و وسیله در دست حکومت ها قرار گرفت تشیع صفوی است. حال فرقی ندارد در دوره صفویه باشد و یا بعد و قبل آن. برای همین بهتر است از نام «تشیع دولتی» و یا «تشیع حکومتی» در کنار «تشیع صفوی» نیز استفاده کنیم. تشیع راستین تشیع معرفت و شناخت است و تشیع صفوی یک تشیع احساسی و تحمیلی می باشد. پس هر جا حکومت تشیع را ابزار و وسیله دانست تشیع در آن دوره تشیع حکومتی (صفوی) می باشد.

صفویان برای هر شهر امام جمعه انتخاب می کردند که هم دین مردم دست او بود و هم حاکم را کنترل می کرد و غیر از حاکم و امام جمعه خطیب هم رسماً انتخاب می شد تا امام جمعه را کنترل کند. تشیع صفوی تشیعی نیست که صفویه آن را از عدم به وجود آورده باشد. تشیع صفوی از همان زمان امام علی (ع) بوده، بلکه همان ابوسفیان. زمانی که امام علی (ع) برای وحدت سکوت کرده بود ابوسفیان مؤسس تشیع صفوی است که مخالف این سکوت بود و امام علی را به جنگ و گرفتن حق خود از ابوبکر دعوت می کرد. او اولین امام تشیع صفوی است.

حال شناختیم که یک نوع تشیع داریم که مخالف اتحاد اسلام است و شیعیان را از مسلمانان جدا کرده است و یک نوع تشیع داریم که ندای اتحاد و برادری از او شنیده می شود. در این وضعیت جهان بهتر است که مسلمانان چه شیعه چه سنی به جای افتزای نامسلمانی به هم با هم متحد شده و در مقابل دشمن واقعی خود بایستند. پس هر جا مسلمانان از هم جدا شدند، مانند دوره صفویه و عثمانی، همه ی آنان ضرر کردند و نهایتاً اسلام ضربه خورد. ولی هر جا که متحد شدند موجب پیشرفت و اعتلای اسلام شدند. امید است که روزی همه ی ما مسلمانان چه شیعه چه سنی، تشیع صفوی و تسنن اموی را کنار بگذاریم و به جای دشمنی و ریختن خون هم به سمت تشیع علوی و تسنن نبوی حرکت کنیم و همدیگر را برادر و برابر بدانیم و ملاک برتری تقوا باشد. آن زمان است که پیروزی قطعی از آن مسلمانان خواهد بود. ان شا الله





از خیانت بعضی سران ارتش و یا دسیسه خارجیان است. هیچ کس حق نقد تصمیم های شخص پیشوا را ندارد چرا که این قانون سیستم حاکم است که خود بر آن گذاشته است. چهارمین نکته فضای حیاتی است. هیتلر به تفصیل راجب این مفهوم در کتاب نبرد من توضیح داده است. این مفهوم یعنی از بین بردن استقلال یک ملت و تصرف تمامیت ارضی یک سرزمین و استعمار ثروت های آن مردم است برای نفع مردم و هدف های خود.

پنجمین نکته، تسلط نظامیان و کودتاست. با اینکه در طول ۱۲ سال حاکمیت رایش سوم هیچ گاه نه خبری از اعتصاب کارگران بود و نه خبر از اعتراضات و شورش مردم آلمان بود. این هم دلیلی واضح داشت، چون اعتصاب کارگر از کم بودن حقوق، استثمار کارفرماست و شورش هم دلیل های خاص خود را دارد. اقتصاد آلمان با راهبردهای تخصصی ساخت، و هم چنین ایجاد کارخانه های صنایع سنگین و سبک و هم چنین شکل نظام پولی درستش سبب شکوفا شدن اقتصاد آلمان ظرف ۳ سال شد.

در این سیستم، پیشوا در جایگاه فرمانده کل قوا تصمیم برای اینکه کی و به چه کشوری، اعلان جنگ دهد با اوست و اعضای رایشتاگ (مجلس آلمان) تنها درود می فرستند. دومین نکته سرکوب و سانسور رسانه ها و مطبوعاتی است که نظام این سیستم و مهم تر، شخص پیشوا را به نقد میکشانند. بنابراین هر شخص آزادی خواه، اجتماعی را که به تصمیم گیری های پیشوا نقدی وارد کند به اسم قانون و بازدن برچسب مخالف خواست ملت سرکوب میکنند. سومین نکته، پیشوای معصوم و اطاعت محض از دستورات اوست. در دوران تزار، جمله ای بین مردم روسیه مشهور بود، تزار پاک و اطرافیان خبیث. در این سیستم نیز هر نقد و پرسشگری متوجه شخص پیشوا که عالی ترین مقام و رهبر و مسئول حساس ترین تصمیم های مملکتی است را شامل نمی شود، بلکه هر مشکلی هم هست

فاشیسم و نازیسم بازتاب ایدئولوژیکی بود در برابر بحران مالی و هم چنین بازگشت عزت و عظمت ایتالیا و آلمان در نتیجه ی پیشامد جنگ جهانی اول و ضعف نظام های سیاسی حاکم بر آن. جدای از بررسی و تحلیل اینکه چگونه ایدئولوژی نازیسم در آلمان مورد پذیرش واقع شد، قصد داریم در نقد های جدی و اساسی را به این ایدئولوژی بیان کنم. اولین و مهم ترین نکته ای که باید به آن توجه داشت این مسئله است که اعلان جنگ و صلح در دستان یک نفر است. یعنی عملاً مجلس به عنوان یک فیلتر و همچنین یک تصمیم گیرنده بالقوه راجب این مسئله که سرنوشت و نابودی نه تنها یک ملت، بلکه سایر کشورهای دیگر را نیز درگیر میکند بی تاثیر و منفعل است.

در نقد ناسیونال سوسیالیسم



آرمان شهرکی

کارشناسی آموزش تاریخ



این یعنی نهان شدن برخی جنبه های آزادی اجتماعی. در این سیستم تنها نظامیان اطلاع داشتند که چه خبر قرار است بشود. دوبار به جان هیتلر سوقد شد که هردوبار هم توسط همین نظامیان سازماندهی شد. ششمین نکته، مرد سالاری این سیستم است. در این سیستم نقش زنان، تنها پرورش فرزندان ذکور برای رایش است و دلیل بعدی محافظت از نسل و نژاد آریایی است. با همه ایرادات وارد و بسیار که به کمونیسم دارم اما بزرگترین پوئن آن برابری زن و مرد در طبقات اجتماعی است.

منابع

۱. ظهور و سقوط رایش سوم جلد ۱ ویلیام شایرر.
۲. ریشه های نازیسم - ویلیام شایرر
۳. هیتلر جلد ۱ - یواخیم فست

به قول للوید جرج، هیتلر آلمان را از حضيض ذلت به اوج عزت رساند. آلمان بار دیگر با استراتژی های هیتلر، تبدیل به یکی از قدرت های بزرگ اروپا در آن زمان شد. امپیک برلین در سال ۱۹۳۶ و استفاده همه جانبه تبلیغاتی از این فرصت سبب هرچه بیشتر دیده شدن کارهای هیتلر و عظمت آلمان شد. در واقع بایستی گفت که مردم آلمان به دو دلیل به نازیسم و هیتلر اعتماد کردند و بعد از آن سر به اطاعت آن نهادند. یکی دلیل اقتصادی داشت و دومی که بسیار مهم است اینکه او عزت را به آن ملت بازگرداند. اما خوب در عوض چیز های مهمی را نیز گرفت. اولین و مهم ترین آن، مطبوعات و رسانه بود. مردم آلمان اخبار خود را از رادیویی که توسط دکتر ژوزف گوبلز وزیر فرهنگ رایش ویراستاری و پخش می شد و جنبه ها و نکاتی سانسور می شد که سبب بیدار شدن روح پرشگری مردم بود. اساسا شگرد سیاسی این بود، یعنی همه چیزی که یک دولت، موظف است آن را برای رفاه اجتماعی مردمش بیاورد و چون نظام های دموکراسی حاکم در اروپا تنها حرفش را زدند و این دولت ناسیونال سوسیالیستی به عمل آورده پس شاهکار کردند.

خشونت در عزاداری

یکی از آفاتی که عاشورا و عزاداری آن را تهدید می کند، خود آزاری و خشونت است. موضوعی که تازگی ندارد و فقط مخصوص شیعیان و ایرانیان نیست بلکه به تقلید از فرقه ها و ادیان دیگر وارد عاشورا شده است. تیغ زنی، قمه زنی، قفل زنی، شمع آجین کردن، شبیه سازی زین العابدین، در آتش رفتن و ... از گونه های آن است که ابتدا به معرفی و بررسی چندی از آن ها می پردازیم و سپس بحث را ادامه می دهیم. تیغ زنی که امروز دیگر زیاد رواج ندارد، روشی بود که در آن شخص اگر سال اول قمه زدنش بود و از قمه می ترسید، شخصی برای او تیغ میزد و این روش را بیشتر روی کودکان انجام می دادند و برخی هم تیغ های خود را به زنجیر وصل می کردند و به کمر خود می کوبیدند. قمه زنی هم که امروزه شاهد آن هستیم، ولی در گذشته روش های مختلفی داشته است. برای مثال رسم عجیبی وجود داشته که قمه را به هوا پرتاب می کردند و زیر آن می ایستادند تا قمه به سر و بدن آن ها فرو برود و اگر در این حالت می مردند خشنود بودند که در راه حسین (ع) مرده اند. در آن دوره ها که قمه زنی فراگیر تر بود دسته ها به قمه زنان خود افتخار می کردند و می گفتند که عزادار ما چنان قمه زد که استخوان سرش مشخص شده است و یا اینکه در دسته ما تعداد بیشتری به خاطر قمه زدن کشته شدند و ...

قفل زنی از قمه زنی هم بدتر و وحشتناک تر بود. در این روش عزادار قفل های بزرگ آن زمان را به وسیله سوراخ کردن بدنش به خود وصل می کرد. این افراد در ابتدای صف های عزاداری قرار می گرفتند و قمه زنان پشت سر آن ها قرار می گرفتند و آنقدر این ابزار سنگین بود و جراحات آن ها زیاد بود که آنها به سختی قدم بر می داشتند. شمع آجین کردن هم روشی بود که در آن، فرد بدن خود را سوراخ می کرد و روی آن شمع روشن می کرد و منتظر می ماند تا شمع آب شود، شمع پس از آب شدن از چربی بدن استفاده می کرد و به سوختن ادامه می داد. عزادار این کار را به خاطر همدردی با سر امام حسین در تنور خولی انجام می داد. شبیه سازی زین العابدین هم اینگونه بود که عزادار چند روز قبل از شروع ماه محرم بدن خود را زخم می کرد و داخل آن زخم ها تیزاب می ریخت. این کار باعث می شد تا زخم ها چرک و عفونت کند. این افراد در تعزیه ها برهنه می شدند و سوار بر شتر جلوی کاروان حرکت می کردند و بیشتر آن ها در همین راه و بعد از چند روز بر اثر عفونت جان می دادند. این ها نمونه هایی از انواع عزاداری بود که اوج آن در دوران صفویه بوده است و با گذشت زمان و با رشد فکری مردم کم کم از بین رفته و دورانی که ما زندگی می کنیم این روش های خرافی به کمترین مقدار خود رسیده است.

چند نکته ی مهم در پس این بحث وجود دارد. اول اینکه در بی ریایی مردم در انجام این عزاداری ها شکی نیست و کار آنها فقط از روی ناآگاهی بوده است ولی چرا عالمان دین که درباره ی حسین (ع) چندین جلد کتاب می نوشتند جلوی این کار را نمی گرفتند و به مهم ترین خواسته امام حسین یعنی نهی از منکر عمل نمی کردند. آنها می دانستند که مردم نسبت به حسین (ع) و عاشورا بسیار سخت گیرند و بسیار متعصب اند پس شاید از ترس رویارویی با مردم جلوی این کار ها را نمی گرفتند. (عالم دینی ای که به قول خودش تمام زندگی اش را در راه دین می گذارد، پس چرا از پیشوایش در شجاعت و مسائل این چنینی پیروی نمی کنند)

نکته دوم اینکه در این باره باز هم از دشمن خارجی کمک گرفته شده است و این کار ها را به انگلیسی ها حواله می کنند و نام شیعه انگلیسی را به میان می آورند. فقط یک نکته قابل تامل در این باره می گویم و نه بیشتر. اگر انگلیسی ها موافق این کار بودند و اصلاً خودشان این ها را وارد شیعه کرده بودند پس چرا زمانی که رضا شاه محرم و عزاداریش را ممنوع می کرد با او مخالفت نمی کردند و جلوی او را نمی گرفتند و نمی گفتند که این نقشه ی خود ما است بگذار تا به درستی اجرا شود.



عرفان حسن زاده

کارشناسی آموزش تاریخ

و نکته ی آخری که عزاداران عاشورایی باید بدانند و من در خطاب به آنان می گویم این است که هیچ کس از حضرت زینب(س) به امام حسین(ع) نزدیکتر نبود و هیچ کس مانند او شاهد فجایی به آن عظمت نبوده است. ولی امام حسین(ع) در روز عاشورا از ایشان می خواهد که در عزاداریش اندازه نگه دارد. پس آیا همین امام حسین(ع) با این رفتار خشونت بار ما و خودزنی های ما خشنود می شود؟



LEGEND OF
TOMIRIS

۱. در همان سکانس اول یک بازیگر قزاق در قالب یکی از کاراکتر های فیلم دیالوگی را با زبان عربی میگوید: «انا ابونصر محمد الفارابی التُّرکی». آری فارابی! او خود را با پسوند التُّرکی معرفی می کند. شاید پرسید اصلاً فارابی در فیلمی که مربوط به دوران باستان است چه می کند؟ سازندگان فیلمنامه را طوری نوشته و پرداخته اند که فارابی دارد داستان تومیریس را روایت می کند؛ تا بتوانند در فیلم اشاره ای هم به ادعای خود من باب ترک و قزاق بودن فارابی کنند.

۲. در سکانسی دیگر دیالوگ هایی که بین کوروش و آرگون (همسر تومیریس و رئیس قبیله داهه) رد بدل می شود در پی این است تا اینگونه القا شود که کوروش فردی خونخوار و دارای جنون قدرت و در پی تصرف مناطق سکائی است، در صورتی که طبق گفته مورخین، عمده جنگهای کوروش تحمیلی بوده اند. از سویی طبق گزارشات، کوروش به قصد فتوحات به مناطق سکائی نشین حمله نکرده است بلکه به خاطر غارت مناطق مرزی و نیز مزاحمت برای کشتی ها و کاروان های تجاری توسط سکاها، به دنبال تنبیه آنها بوده است.

این فیلم را فردی به نام آکان ساتایف که یهودی مذهب است کارگردانی کرده و حامی مالی آن هم دختر رئیس جمهور قزاقستان بوده، بنابراین تحریفات شکل گرفته در فیلم دور از ذهن نیست. ساتایف معتقد است که این فیلم با استناد به نوشته های هرودوت، مورخ یونانی ساخته شده است. موضوع اصلی فیلم بر روی شخصیت تومیریس می چرخد. دختری که پدرش رئیس قبیله بود و بعد از کشته شدن پدرش با تحمل مشقت های بسیار می تواند رهبری ماساژت ها را در دست گرفته و دیگر قبایل سکائی همچون سارومات ها و داهه ها را با خود متحد کند.

در ابتدا می خواهم به چند سکانس پردازم که در پی نشان دادن تصویری نادرست از تاریخ، کوروش و ایرانیان است. در پایان نیز از اشتباهات تاریخی این فیلم پرده برخواهم داشت.



امیر حسین کاکاوند
کارشناسی آموزش تاریخ

۳. در دیالوگی دیگر آرگون خطاب به کوروش میگوید «شما نمی توانید آینده را با نابود کردن دنیا بسازید». جالب است که کوروش، که همگان او را نماد داد و آبادگری می دانند، در این دیالوگ «نابودگر» خطاب می شود.

۴. در سکانسی دیگر کوروش تکه گوشتی را با خشونت می فشارد و جلوی بفرش می اندازد که این هم می تواند تداعی گر خشونت و خونخواری کوروش باشد.



TOMIRIS

TOMIRIS

اولا، برای تولید یک فیلم با محتوا و مضمون تاریخی باید به دیدگاه و روایات مختلف مرتبط با آن داستان توجه کرد، نه اینکه نوشته‌ی هر نویسنده‌ای که به مذاق سازنده خوش آمد را تبدیل به منبع خود برای ساخت فیلم کرد. ثانیاً آیا هرودوت که منبع استناد شماست، حرفی از خونخواری کوروش و فاصله طبقاتی و مهمان‌گشی و ناجوانمردی ایرانیان زده است، که بارها این صفات در فیلم به ایرانیان نسبت داده شده است؟ آیا هرودوت کوروش را نابودگر خوانده است؟

جالب است بدانید همین هرودوت در همان کتابی که داستان مرگ کوروش را نگاشته، به شرح وضع اجتماعی نابسامان ماساژت‌ها پرداخته و بیان نموده که این قبیله هنگامی که پیرمردان و پیرزنانشان دیگر توان جنگ یا شکار نداشتند، آنها را کنار دیگر احشام قربانی کرده و گوشتشان را می‌خوردند. در جایی دیگر همین هرودوت از رواج فحشای عمومی در بین ماساژت‌ها سخن به میان می‌آورد. اما تصویری که سازندگان از این قبیله به نمایش گذاشته‌اند بیشتر شبیه یک مدینه فاضله است. مدینه فاضله‌ای که حفظ حقوق و جایگاه زنان در آن از احترام خاصی برخوردار است، حقوق و ارزشی که در جهان امروز هم هنوز به طور کامل

۷. در سکانس مرگ کوروش، او را طوری به تصویر می‌کشند که حتی توان جنگیدن با یک سرباز ماساژت را ندارد و اولین کسی که بر او شمشیر می‌کشد، او را شکست داده و می‌کشد. نحوه شمشیر زنی کوروش هم شبیه یک فرد مبتدی جنگ نابلد است.

اینها تنها نمونه‌هایی از این تصویرسازی‌های نادرست در فیلم بودند. اما وقتی برخی از مخاطبین در مورد اشتباهات و تحریفات تاریخی فیلم به ساتایف (کارگردان) انتقاد کردند، او در پاسخ اظهار کرد که «بروید از هرودوت انتقاد کنید نه از من چراکه ما با استناد به نوشته‌های او فیلم را ساخته ایم».

۵. در جایی دیگر از فیلم، سربازان مخفی کوروش شبانه به میهمانان خود (همان آرگون و همراهانش) شبیخون زده و آنها را آنگونه که فیلم نشان می‌دهد، در اوج معصومیت! قتل عام می‌کنند. این سکانس هم در پی ناجوانمرد نشان دادن ایرانیان و مهمان‌کشی آنان است.

۶. در سکانس‌های قبل و بعد از نبرد سکاها و ایران، تومیریس طوری سخن رانی می‌کند که بیشتر به سخنرانی مختار برای پیروانش شباهت دارد و نیز طوری می‌نماید که این قبایل می‌خواهند در مقابل یک دشمن غاصب و خونخوار (ایران)، از وطن و ناموس خود دفاع کنند، در صورتی که همین سکاها شکمشان را با چپاول و غارت دیگر مردم سیر می‌کردند.

رعایت نمی‌شود. در واقع نکته اینجاست که وقتی بحث شکست ایران و مرگ کوروش است، منبعشان هرودوت است اما به نمایش توصیفاتی که همین هرودوت از این قبیله همچون آدمخواری کرده است، پرداخته‌اند. در واقع استناد کردن هایشان هم گزینشی است.

فارغ از آن خود هرودت هم در مورد ماجرای مرگ کوروش توسط ماساژت ها مردد است . به هر ترتیب هرودوت و کتزیاس با هم در این مورد هم نظر اند، با این تفاوت که کتزیاس جنگ کوروش را مقابل داهه ها می داند و معتقد است کوروش در نتیجه زخمی که از این جنگ برداشته، مرده است. از سوی دیگر گزنفون و استرابون مرگ کوروش را مرگی طبیعی و در پاسارگاد روایت کرده اند. گیرشمن داستان هرودت را معتبر نمی داند و ریچارد فرای هم روایت هرودوت را ساختگی می داند. بنابراین فیلم اسناد محکمی ندارد، چرا که موضوع مرگ کوروش ابهامی است که هنوز هم مورخان در مورد آن به اتفاق نظر نرسیده اند.

بنابراین اگر ما سکاها (ماساژت ها، سارومات ها، داهه ها و...) را ترک بپنداریم، بنابراین باید اشکانیان را هم ترک بدانیم، حال آنکه این نظر مطمئناً غلط است. زبان اشکانیان زبان پهلوی بوده است، همان زبانی که ریشه زبان فارسی امروز و ریشه تمام زبان های محلی مورد گویش دیگر در ایران همچون لکی و کردی و لری و بلوچی و تالشی و مازندرانی و... است. اسامی آنها مهرداد و تیرداد و گودرز و فرهاد و... است و شاهان این سلسله خود را از نسل هخامنشیان معرفی می کنند و عقاید و مذهبشان هم (مثل میترائیسم یا زرتشت) عقاید غالب جامعه آریایی است.

بنابراین علاوه بر تصویر سازی های نادرست ماجرای مرگ کوروش که مورد تردید است، ترک نشان دادن سکاها نیز از دیگر تحریفات مورد انتقاد این فیلم است.

دیگر اشتباه البته عامدانه ی این فیلم ترک جلوه دادن سکاها است. تقریباً می توان گفت تمام مورخان سکاها را یک قوم آریایی می دانند. آسکوالد ایوانتچیک، سولمیرسکی، ولسکی و شیپمان من جمله مورخانی هستند که به این نظر معتقدند. رودیگر اشمیت، زبان شناس آلمانی هم سکاها را آریایی و زبان آنها را زیرمجموعه زبان های هند و ایرانی می داند. در واقع سکاها نسخه وحشی و کمتر تمدن یافته ایرانیان بوده اند. از سوی دیگر بر اساس گفته ها بسیاری از مورخین مثل کلاوس شیپمان و ولسکی می دانیم که اشکانیان از خانواده پرنی و خاندان پرنی هم زیرمجموعه ای از قبیله داهه بوده است. همان قبیله ای که در فیلم هم به تصویر کشیده می شود





طبق تاریخ مسیحیت در حدود سال ۳۶ میلادی حادثه ای رخ داد که عملاً رشد و کامیابی مسیحیان را تضمین کرد و آن گرویدن پولس (شایول طرسوسی) به "راه" (اصطلاح مسیحی هنوز رایج نشده بود) بود. او در آغاز یکی از آن یهودیانی بود که به پیروان عیسی بدگمان بودند و آنها را شکنجه می کردند؛ اما سپس به گفته ی یکی از رساله های عهد جدید، یعنی کتاب اعمال رسولان، همین که پولس... به دمشق نزدیک شد... ناگهان نوری از آسمان بر او تابید. او بر زمین افتاد و ندایی شنید که خطاب به او می گوید: "چرا بر من جفا می کنی؟" و او گفت: "تو کیستی؟" و او گفت: "من عیسی هستم که تو به او جفا می کنی. اما برخیز و وارد شهر شو و به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی." بنا بر ادعای پولس، در ادامه مسیح شخصا به او ماموریت داد تا سفیر خداوند برای غیر یهودیان باشد. مسیح همچنین به او گفت که بنیایی اش را از دست می دهد و به او شخصی در مقصد راهش دمشق، معرفی کرد تا نزدش برود. پولس شگفت زده از این ملاقات فراطبیعی و در نایبانی کامل به آن شهر و ملاقات آن شخص-مردی

به نام حنایا- می رود و سپس بنیایی الزامات را برای غیر اش به واسطه او باز می گردد. بدین یهودیان دریافت و در وسیله پولس به مسیحیت می پیوندند. این خصوص با مشایخ پس از عیسی، بسیاری از مفاهیم بنیادین امروزی مسیحیت در خطابه ها و نامه های پولس تبلور یافت که برخی از آنها، بعد ها در عهد جدید به صورت کتاب درآمد. پولس در یکی از نوشته هایش این حادثه ی ملاقات با عیسی را نوشت و خود را مدعی دانست. او اعتقاد داشت که خدا او را برای ماموریتی فراخوانده است، یعنی بردن پیام الوهیت عیسی به نزد غیر یهودیان. این برداشت به خودی خود تازه نبود. اعضای راه در اورشلیم، انطاکیه، و شاید شهر های نزدیک دیگر پیش تر به این موضوع پرداخته بودند و زمانی که پولس رسالتش را آغاز کرد تنی چند از غیر یهودیان به دین آنها گرویده بودند. همین فرایند تغییر دین -که در آن از غیر یهودیان انتظار می رفت یهودی شوند- بود که پولس و دیگر هم مسلکانش دنبال می کردند. آنها فهمیدند که غیریهودیان از پیروی کردن از احکام سختگیرانه و پیچیده یهودیان خوششان نمی آید. پولس ضرورت و عقلانیت کنار گذاشتن این تناقض ها و ابهاماتش چیست؟

ادعای پولس نه

شاهدی داشته و نه

قابل اثبات است. خصوصاً

که به معجزات انبیا نیز شبیه نیست.

زیرا هرکسی میتواند به همین طور ادعای

رویابینی نماید و انبیا دروغین همواره

اینچنین می کردند. اولاً قاعدتاً مکاشفه

به انسانی دست میدهد که اهل سیر

و سلوک باشد، کسی که سال ها انسان

شریفی بوده است نه برای کسی که در

عین جنایت علیه مومنان و مقدسات است.

پولس شغلش مبارزه و رهگیری مومنان و شکنجه ی پیروان مسیح بود پس چگونه این چنین عزیز و مقدس گشت؟



محمد صادق خانه دانی
کارشناسی آموزش تاریخ

ثانیا که مکاشفه فقط برای خود انسان حجت است و نه برای دیگران. و اگر غیر از این بود مجرمان میتوانند برای تصرف در اموال دیگران مدعی شوند که طبق مکاشفه ای که به آنها دست داده عمل نمودند. ثالثا که مکاشفه و رویا باید سنجیده شود تا کذب و صدق آن مشخص شود. که هیچکدام از این ها را پولس رعایت نکرده است هرچند که در نامه به غلاطیان می گوید که انجیل الهی خود را در خلوت به

حواریون عرضه کرده تا مبادا عبث دویده باشد. اما او سپس حواریون را تخطیه میکند و می گوید که آنها چیزی به او نیاموخته اند. (غلاطیان ۱/۲ تا ۶). و البته پولس در اینجا راست می گوید زیرا در تعالیم وی، هیچ سخنی از عیسی (ع) و حواریون وجود ندارد. اگر حضرت عیسی (ع) پولس را بدین طور برای تبلیغ انجیل خود انتخاب کرده و او را بر رسولان ترجیه داده باشد پس باید بپذیریم که آن حضرت از ابتدا می دانسته چه کسی را به

عنوان حواری خود انتخاب کند. لذا بعد ها حواریون خود را که چند سال آنها را نان خورانده و تعلیم داده است، رها نموده و پولس را انتخاب کرده است. مضافا که آن حضرت باید تعالیم خود را نیز تمام تغییر داده باشد. نه تنها برهانی وجود ندارد که عیسی (ع) شخص پولس را به عنوان رسول خود انتخاب کرده باشد بلکه طبق انجیل متی، آن حضرت وقتی از اخبار آینده خبر می دادند شاگردان خود را تحذیر فرمودند که کسانی پیدا خواهند شد که او را ماشیح (پیغمبر خاتم و سرور دو جهان) خواهند خواند و مردم را گمراه خواهند کرد. دایره تعالیم مشترک مسیح و پولس، خالی است. به این معنی که در سیزده نامه پولس که در کتاب عهد جدید جزو متون دینی شمرده شده و در سخنان او در رساله ی اعمال رسولان هیچ سخنی از حضرت عیسی موجود نیست، به جز دو مورد که ان هم در اناجیل موجود نیست (اعمال ۲۰/۳۵ -اول قرن تیان ۱۴/۹) بلکه به سایر سخنان پولس می مانند که از مردم برای خود مزد می طلبیده است.

اما نمیتوان پولس را از دایره ی مسیحیت حذف کرد چرا که مخترع مسیحیت اوست. مسیحیت امروز مسیحیت عیسی نیست بلکه مسیحیت پولس است. الوهیت و تثلیث و اعتقادات منسجم و بسیاری افکار مسیحی حاصل افکار و سخنان و نوشته های پولس است. سخن عیسی در لا به لای صفحات تاریخ گم شده و سخنان پولس جایگزین آن شد. مسیحیتی که اصلاح امور یهود بود مبدل به دینی بین المللی شد و حالا تناقضاتش هم بین المللی شده است. بسیاری از کارشناسان می گویند مسیحیت قابلیت همه گیر شدن را نداشته و فاقد پتانسیل لازم برای پاسخ گویی به تمامی احتیاجات معنوی انسان بوده است. و اگر پولس نبود شاید هنوز مثل سالیان نخست مسیحیت، فرقه ای از فرقه های یهودی بود.

گاه برای نشان دادن تاثیر افکار پولس در شکل گیری و تاسیس بنیاد های "مسیحیت تاریخی"- یعنی هر آنچه در روند تاریخ شکل گرفت و امروز شاهد آن هستیم-نامه های پولس را "فلسفه ی اساسی عهد جدید" نامیده اند. برخی از منتقدان نیز برای تمییز بین "مسیحیت تاریخی" با "مسیحیت حقیقی" - یعنی هر آنچه عیسی آورد-شعار "دین عیسی، نه الهیات پولس" را به کار می برند.



هلاک ایل شکست ایرانیان از مغولان

مقدمه

تاریخ بارها نشان داده بود که اگر قومی یکپارچه و وحدت یافته، تحت فرماندهی رهبری بزرگ قرار گیرد و دیگر سرزمین اصلی وی جوابگوی مقتضیات اقتصادی او نباشد و نیروی انسانی از نیروی منابع طبیعی در گذرد و نیز اگر دنیای ورای آن را حکومت های بزرگ و متمدن و ثروتمند ولی از درون فاسد و پوسیده احاطه کرده باشند آن قوم وحدت یافته مرزهای طبیعی خود را شکافته و حکومت های نیرومند را به زیر کشیده، سیرعادی تاریخ را دگرگون خواهد ساخت. البته این معادله تاریخی نیاز به زمان داشت تا هریک از عوامل درجای خود قرار گیرند و آنگاه نتیجه حاصل آید. قوم مغول تحت رهبری مادی و معنوی چنگیزخان یکپارچه شده بود.

ایران در زمان حکومت خوارزمشاهیان ، دارای یک حکومت مرکزی مقتدری است که مقارن با ظهور چنگیزخان مغول، قآن بزرگ مغولان، می باشد. اما براستی چه اتفاقاتی افتاد که دولت خوارزمشاهی با وجود داشتن لشکریان پرشمار و ثروت فراوان نتوانست در برابر سیل عظیم مغولان ایستادگی کند و به جز مقاومت جلال الدین هیچ نوع ایستادگی موثر دیگری در برابر مغولان وجود نداشت.

کتاب مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. دکتر شیرین بیانی. انتشارات سمت. پاییز ۱۳۸۹. صفحه ۲۱



علی احمدی
کارشناسی آموزش تاریخ



سلطان محمد در عراق بود که خبر حرکت لشکر چنگیزخان را به او رساندند. ابتدا به همدان رفت و از آنجا به سوی خراسان و ماوراالنهر رفت و با سپاهی انبوه راهی شهر جند شد و در نواحی مرزی ترکستان و دشت قباچاق، لشکریان مغول که مشغول تعقیب شورشیان مرگیت و نایمان ها بودند را مشاهده کرد و سپاهیان خود را آماده جنگ با مغولان کرد، اما آن ها از جنگیدن با سپاه سلطان محمد سرباز می زدند چرا که چنگیز خان دستور جنگ با خوارزمشاهیان را به آن ها نداده بود اما سلطان محمد سر جنگ داشت و نهایتاً مغولان به کارزار آمدند و به سپاهیان سلطان محمد یورش بردند و قلب سپاه را در هم شکستند و نزدیک بود که خود سلطان نیز کشته شود اما جلال الدین با دلاوری های خود جان پدرش را نجات داد و خوارزمشاهیان عقب نشینی کردند. شکست در این جنگ روحیه مقاومت سلطان را درهم شکست و او همه چیز را از دست رفته می دید و به هرجا که می رسید می گفت: در پی چاره کار خود باشید که مقاومت با لشکر مغول ممکن نیست^۵

خرد شدن روحیه مقاومت و پایداری مردم

با آغاز تهاجم مغولان، مردم به راستی متعقد شده بودند که دنیا به آخر خود نزدیک شده است. تعبیر قرآن و اقوال نقل شده از نبی و ولی از یکسو و شهادت شیوخ معتبر زمان در شهرهای مختلف که مریدان و معتقدان بسیار داشتند، از سوی دیگر و تایید ستاره شناسان و منجمین که در دور کواکب نظر می کردند، همه دال بر این قضیه بود. این مسئله از جهت روانشناسی ملتی که باید در برابر چنان قوم نیرومند و سخت کوش و بی باکی بجنگد حائز اهمیت فراوان بود و شاید بتوان به جرات ادعا کرد که یکی از دلایل شکست ایران شیوع این نوع اخبار و روایات سست و نا امید کننده بود. شاید در بادی امر، مردم با خود می اندیشیده اند که پایداری در برابر فرا رسیدن قیامت و نزول بلای آسمانی و مشیت الهی امری محال و تلاشی بیهوده است.^۶ این عوامل به همراه بسیاری از مسائل دیگر، تاثیر بسزایی در نابودی تمدن با شکوه ایران اسلامی داشت. نسل کشی های بسیاری در پی یورش مغولان به ایران انجام شد و بسیاری از شهرهای زیبا و بزرگ ایران زمین، مانند بخارا که به نوشته جوینی، قبه اسلام و مدینه السلام بود، به همراه سمرقند، نیشابور، بلخ، مرو، هرات و... ویران شدند. هرچند ایرانیان در دوره های بعدی سعی در ترمیم و جبران خسارت های مغولان کردند اما ایران هرگز نتوانست به گذشته پر شکوه خود بازگردد و انواع آشوب ها و خرافات و نابسامانی ها کشور ما را فرا گرفت و در خود غرق کرد.

او در ستیز بود، ارتباط برقرار می کرد و او را علیه خوارزمشاه می شورانید از جمله: غوریان، قراخانیان، خان ترکستان و... . خلیفه عباسی حتی با اسماعیلیان نیز متحد شده بود و با کمک فداییان آن ها، امرا و حاکمان خوارزمشاهیان را به قتل می رساند مانند: قتل اغمش نماینده سلطان محمد در عراق^۳. پس بدین ترتیب حکومت خوارزمشاهیان، حمایت خلیفه عباسی و به تبع، حمایت بسیاری از مردم، امیران و حاکمان مسلمان را از دست داد به همین دلیل در زمان یورش مغولان هیچ نوع اتحاد و اجماعی در میان مسلمانان و حاکمان سرزمین های مختلف شرق جهان اسلام بوجود نیامد تا جلوی تاخت و تاز مغولان را بگیرد برای مثال: زمانی که جلال الدین در غرب ایران در حال مقاومت کردن بود، مجبور بود با نیروهای خلیفه عباسی نیز بجنگد، پس از ملک المعظم، پادشاه ایوبی، علیه خلیفه کمک طلب می کند و او پاسخ می دهد: من عیله هرکس با تو متحد هستم مگر خلیفه که او امام و پیشوای مسلمین است.^۴

باید توجه داشت که بازرگانان ایرانی که در زمان حکومت تازه تولد یافته مغول به بازرگانی خود بیش از پیش رونق بخشیده، در دستگاه حکومتی اعتباری یافته بودند و به هیچ وجه حافظ منافع سیاسی کشور خود نبودند بلکه برای منافع شخصی و خانوادگی کسب کار می کردند و در این راه هم موفق بودند^۲. در واقع این افراد نقش جاسوسان مغولان را برعهده داشتند

دشمنی سلاطین خوارزمشاهی با خلافت عباسی ❖

این اختلافات از زمان حکومت سلطان تکش بوجود آمده بود. چرا که خلیفه عباسی دیگر نمی خواست مانند خلفای پیشین به سلاطین مختلف باج بدهد و به هیئت اعزامی از سوی سلطان تکش به ریاست عمر بن سعد خوارزمی نیز همین جواب را داده بود که خلافت دیگر اسیر هیچ پادشاه یا سلطانی نخواهد شد.

خلیفه الناصرالدین الله برای تضعیف و نابودی سلطان خوارزمشاه، با هرکس که به نوعی با

منابع:

۱. کتاب مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. دکتر شیرین بیانی. انتشارات سمت. پاییز ۱۳۸۹. صفحه ۲۱
۲. کتاب مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. دکتر شیرین بیانی. انتشارات سمت. پاییز ۱۳۸۹. صفحه ۲۳
۳. کتاب تاریخ خوارزمشاهیان نوشته دکتر اللهیار خلعتبری و دکتر محبوبه شرفی، انتشارات سمت. پاییز ۱۳۹۸. صفحات ۵۹ و ۶۰
۴. کتاب تاریخ خوارزمشاهیان نوشته دکتر اللهیار خلعتبری و دکتر محبوبه شرفی، انتشارات سمت. پاییز ۱۳۹۸. صفحات ۵۸ و ۵۹
۵. کتاب تاریخ جامع ایران جلد نهم، انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۳، صفحات ۴۸۴ و ۴۸۵
۶. کتاب مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. دکتر شیرین بیانی. انتشارات سمت. پاییز ۱۳۸۹. صفحه ۳۹

بررسی نقش تاریخی دین های اجتماعی در همبستگی ملت‌ها

یکی از مسائلی که تحقیق و پژوهش درباره آن هیچگاه کهنگی ندارد، بررسی نقش ادیان و مذاهب در تحولات سیاسی، اجتماعی و تاریخی جوامع و ملت‌ها است. در واقع دین به عنوان یک امر محتمل برای بشر، از هنگامی که او به زندگی جمعی سوق پیدا کرده است با او بوده و تا کنون نیز با او مانده است. این پیوند خوردن دین و جوامع انسانی محصول یک جغرافیای خاص سیاسی و یا یک برهه مشخص تاریخی نیست، بلکه تا حدود زیادی در بیشتر عصر‌ها و در بیشتر نقاط جهان که زندگی جمعی انسان در جریان بوده، جزء جدانشدنی زندگی اجتماعی انسان‌ها بوده است. با همه این توصیف‌ها ضرورت می‌یابد که به چگونگی تأثیر دین در زندگی اجتماعی و همبستگی‌های اجتماعی ملل گوناگون در طول تاریخ بپردازیم. این که این مهم، یعنی ادیان، تا چه اندازه در پیوند زدن انسان‌ها به

یکدیگر و به ارمغان آوردن زندگی صلح آمیز بین انسان‌ها موفق یا ناکام بوده اند. این نگاه به کارنامه ادیان در بررسی چگونگی تأثیر آن در زندگی اجتماعی انسان‌ها در اصطلاحات علوم اجتماعی نگاه کارکردگرایانه می‌نامند. اینکه براستی دین در طول تاریخ بشریت در زندگی ما انسان چه نوع تأثیرگذاری‌هایی را داشته است، البته می‌توان به این مهم از منظرهای گوناگون هم نگاه کرد، مثلاً از دیدگاه عمل‌گرایان و یا همان پراگماتیسم‌ها به نقش دین در ایجاد همبستگی اجتماعی انسان‌ها در درازای تاریخ کهن بشر نگاه کرد، اینکه دین جدای از آرمان‌ها و مفاهیم نظری خودش چه نتایج عملی را برای بشر برجای گذاشته است؟ یا آنکه از دیدگاه فایده‌گرایی به این مقوله نگاه کرد که آیا واقعاً دین موجب بهبود زندگی جمعی انسان‌ها در گذر تاریخ شده است یا خیر؟ خلاصه امر آنکه از هر دیدگاهی هم که بخواهیم به کارنامه دین در زندگی اجتماعی آدمی از ده هزار سال پیش تاکنون نگاه کنیم و اگر هم نخواهیم در دام تعصب بیافتیم،

بدین شکل که نه تمام کارنامه این پدیده اجتماعی را خوب و مثبت ارزیابی کرده و آن را تماماً خیر و پیش‌برنده توصیف کنیم و نه آنکه با تر تیز دین ستیزی به جان پیکره ادیان افتاده و کارکرد‌ها، عملکرد‌ها و حتی فواید آن را بخواهیم از ریشه و از بیخ بن قلع و قمع کنیم. بهترین راهکار این است که ما باید رویکرد کلی و واقعه بینانه را برگزینیم. در این نوشته سعی داریم از تمام این نوع دیدگاه‌ها و مکاتبی که نام بردم برای بررسی کارنامه ادیان در چگونگی اثر بخشی در همبستگی اجتماعی ملل استفاده نمایم. یکی از عمده‌ترین نگاه‌هایی که مخصوصاً در قرن نوزدهم و بیستم در رابطه با نقش دین در جوامع مطرح شد، دیدگاه ماتریالیست‌گرایانه بود که اصولاً و عمیقاً نقش و کارکرد دین را در جامعه انسانی منفی می‌شمرد و بسان جمله معرفی که کارل مارکس از برجسته‌ترین اندیشمندان

جامعه‌شناسی و مکاتب ماده‌گرایانه گفت "دین افیون ملت‌هاست" دین را مخرب می‌دانند. مارکس با این استدلال که دین بجای عمل به وعده‌های خود در رابطه با سوق دادن زندگی انسان‌ها بر اساس عدالت، با منگ و خنثی کردن گرایش‌های طغیان‌طلبانه انسان‌ها، آلت دستی برای دولت‌هایی که در آنان سرمایه و پول حاکم است هستند و ضمن ایجاد سوپاپ اطمینانی برای سیاستمداران و به شکل کلی کلیت نظام سرمایه، و گره زدن هویت و معنا‌های ذاتی و ارزش‌های درونی انسان‌ها به اوهام و ماوراءالطبیعه موجب از خود بیگانگی انسان‌ها شده‌اند. اصولاً قسمت اول این نگاه در بعضی از برهه‌های تاریخی صحیح است و در بعضی برهه‌ها خیر. ما دیدیم که جنبش‌های رفورم‌خواهانه دینی چگونه نظم

مسلط در اروپا را برهم ریخت و موجبات سقوط نظام‌های سیاسی حاکم که دست بر غذا در آنان پول اهمیت و اولویت داشت شد و در واقع تمام مسیر کلی حداقل قاره سبز را دگرگون کرد. نگاه دیگر هم که بیشتر توسط افراطیون مذهبی و دینی حمایت و پشتیبانی می‌شود هم ضمن اینکه در تمام ادیان نفوذ‌های قابل توجهی دارد، معتقد است که تمام آنچه دست آورد‌های اجتماعی و اخلاقی بشر در طول تاریخ، همگی از دستاورد‌های دین و باور‌های دینی بوده است. حقیقت امر آنکه با اشاره به احکام ارتداد و تکفیر در ادیان گوناگون که موجب نوعی انشعاب در بین مردمان یک جامعه می‌شده است می‌توان دریافت که این کارکرد همیشه مثبت نبوده است.



بهزاد نصیری

کارشناسی آموزش علوم اجتماعی



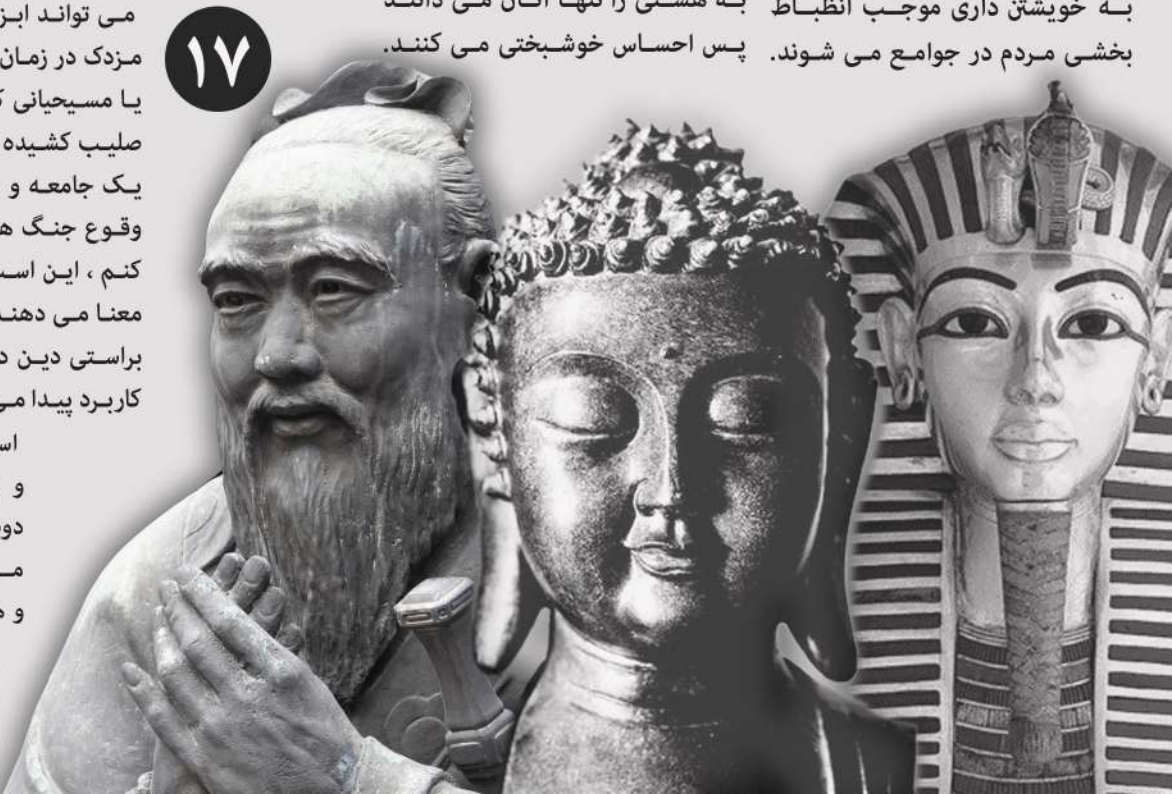
گروه های اکثریت که با نگاه های تند خود موجب فروپاشی انسجام بین خود و گروه های اقلیت می شدند. مانند همان که کاتولیک ها با تفتیش عقاید در قرون وسطی انجام می دادند و اصولاً همین رفتار ها بود که جنبش های عظیم اعتراضی را در بین جوامع اروپایی برانگیخت. امیل دورکیم از بنیان گذاران جامعه شناسی برای دین در طول تاریخ چهار نوع کارکرد برمی شمارد و صد البته این کارکرد ها را از نگاه مثبت قضاوت می کند. او معتقد است که دین به شکل عمده با تحمیل انضباط بر نفس و تشویق به خویش داری موجب انضباط بخشی مردم در جوامع می شوند.

او باور دارد مناسبت های دینی موجب کنار هم جمع شدن مردم در یکجا میشوند و پیوند های آنان بایکدیگر را محکم نموده و موجب همبستگی اجتماعی مردمان می شوند. او می گوید: اجرای مراسم های دینی موجب زنده ماندن این مراسم ها و باور های دینی شده و در نهایت موجب حیات بخشی در باور ها و پیوند های انسانی می شوند. او آخرین کارکرد دین را خوشبختی بخشی می داند که به موجب آن پیروان یک آیین به سبب آنکه فکر می کنند باورهای اخلاقیشان بر حق است و پاسخ تمام سوالات مربوط به هستی را تنها آنان می دانند پس احساس خوشبختی می کنند.

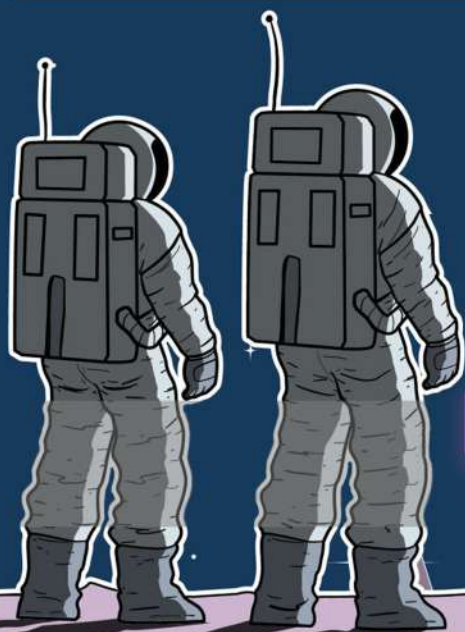
واقعیت آن است که باید بینابین دید. دین از سویی در طول و عرض تاریخ موجب وحدت بخشی و انسجام بخشی مردمان چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی بوده است. برای مثال همان خانه کعبه در بیشتر اعصار موجب شده است مسلمانان در یکجا جمع بشوند و به عبادت پردازند. اکنون هم باعث شده است بیش از یک میلیارد مسلمان در بسیاری از باور ها همسو شوند و به دور از تفاوت های جنسیتی و قومی و نژادی کنار یکدیگر طواف و نماز را کنار هم انجام بدهند. یا مثلاً مذهب کاتولیک موجب شده است یک و نیم میلیارد انسان در بسیاری از موارد باهم هم نظر و هم باور و هم قلب باشند. در درون سرزمین های ملی هم دین در بسیاری از موارد موجب همبستگی مردم می شده است، نظیر همان اتفاقی که در زمان جنگ ایران و عراق اتفاق افتاد و باور های دینی و مذهبی موجب انسجام ملی ایرانیان شد تا مقابل ارتش عراق بایستند.

بنابراین از دیدگاه علوم اجتماعی و مخصوصاً از دیدگاه جامعه شناسانه، دین چه در گذشته و چه اکنون موجب گره خوردن مردمان به یکدیگر بوده است. ولی این بررسی ما باید ابعاد وسیع تری نیز به خود بگیرد. تاریخ پر است از جنگ های درون دینی و بین دینی. جنگ های درون دینی در همان صدر اسلام که موجب می شد خلیفه ها یکی پس از دیگری در جنگ با گروه های مذهبی که حاکمیت خلیفه را به چالش می کشیدند درگیر بشوند. شاه کلید جنگ های دولت های صفوی و افشاری و قاجار و یا حداقل یکی از مهم ترین دلایل عمده جنگ های ایران و عثمانی همین مباحث و اختلافات مذهبی بوده است. یا باید به سده ها جنگ بین کاتولیک ها و پروتستان ها اشاره کردن که کلید واژه مهم جنگ های مذهبی در اروپا می باشد. حتی اگر به دنبال مثال ملموس تر هم باشیم میتوانیم به خاورمیانه اکنون اشاره کنیم که در آتش جنگ های مذهبی و فرقه ای میسوزد.

در ابعاد بین دینی هم تاریخ پر از خشونت و جنگ بین ادیان بوده است. یکی از مهم ترین دلایل جنگ های ساسانیان و امپراتوری روم مسائل مربوط به مذهب بوده است. جنگ های مسلمانان با ایرانیان برای گسترش اسلام توسط مسلمانان، جنگ های مسلمان و مسیحیان در طول جنگهای ۲۰۰ ساله صلیبی از جمله جنگ های برون دینی بوده اند که در وقوع آنان دین یا مهم ترین عامل بوده یا یکی از عوامل مهم در شروع آنان بوده است. دین به علاوه از سوی دیگر هنگامی که توسط اکثریت پذیرش می شود، می تواند ابزاری برای سرکوب و تحمیل بر اقلیت ها قرار بگیرد. برای مثال اتفاقی که برای پیروان مانی و مزدک در زمان حاکمیت دین زرتشت در عصر حکمرانی ساسانی رخ داد و موجب سرکوب مانویان و مزدکیان شد. یا مسیحیانی که در برهه هایی از تاریخ همواره مورد فشار آیین های باستانی در روم بودند که سرآمدش به صلیب کشیده شدن مسیح بود. بنابراین همانگونه که دین در بسیاری از زمان ها موجب همبستگی بین مردمان یک جامعه و یا همبستگی بین مردمان چند جامعه بوده است از سمتی دیگر هم یکی از مهم ترین عوامل وقوع جنگ ها و خون ریزی ها و سرکوب گری ها می باشد. مسئله بسیار مهمی که من باید به آن اشاره کنم، این است که دین و مذهب در حالت عادی یک چیز بی معنا است و این انسان ها هستند که به آن معنا می دهند و از آن به اشکال گوناگون استفاده می کنند. جهانی را تصور کنید که انسان در آن وجود ندارد، برآستی دین در آن جهان چه کاربردی خواهد داشت؟ بنابراین به واسطه وجود آدمی است که دین معنا و کاربرد پیدا می کند. بنابراین این نوع نگاه انسان ها به دین است که به ما می گوید دین آیا پدیده خطرناک است یا یک امر واجب و سعادت بخش. در نگاه بی طرفانه باید هر دو واقعیت را پذیرفت و با تاکید بر عناصر وحدت بخش و انسجام بخش ادیان، از ظرفیت آنان برای صلح و دوستی در بین جوامع بهره برد. زیرا محتوای دینی به علت خاصیت تفسیر پذیرش هم می تواند قاطع ترین دلیل برای سرکوب گری، شورش، انقلاب، جنگ، تکفیر و ... باشد و هم می تواند موجب صلح و دوستی و مودت و مهربانی و همبستگی و وحدت بخش بشود.



اثبات وجود یا عدم وجود سیاهچاله ها تا ۵۰ سال ذهن دانشمندان جهان را به خود مشغول کرده بود اما در آخر وجود آنها اثبات شد و در سال گذشته نخستین عکس برداری ها از این پدیده حیرت انگیز انجام شد. هنگامی که ستارگانی بسیار بزرگ، سوختشان تمام می شود و عناصر سنگین تر را بوجود می آورند، انرژی گرانشی داخلی آنها بسیار قوی شده و باعث می شود در خود فرو بریزند و این باعث متراکم شدن آنان می شود و در نهایت، جرم زیادی در یک حجم کوچک جمع می شود و باعث تشکیل سیاهچاله می شود.



امیر مهدی رسولی

کارشناسی آموزش زبان انگلیسی

اعجاز علمی در قرآن کریم (علم نجوم)

اما همان طور که میدانیم عموم مردم فکر می کنند که دین با علم همواره در تناقض است. این باور از زمان حکمرانی کلیسا بر مردم مسیحی در قرون وسطا شکل گرفته است و این در حالی است که قرآن کریم از جایگاه علم به انسان خبر می دهد و انسان را در بیشتر آیات خود به تفکر دعوت می کند به طوری که در برخی از آیات به ذکر برخی از این نکات علمی می پردازد. این نکات علمی درباره زمینه های مختلف علمی می باشد اما موضوع ما ذکر چند مورد از این نکات در زمینه نجوم است:

همه ما میدانیم که از دیر باز، انسان ها به آسمان شب می نگریستند تا کلید خلقت را پیدا کنند. از زمان منجمان یونان باستان تا دانشمندان کنونی، پیشرفت های زیادی حاصل شده و باور ها و روش ها به طور وسیعی تغییر کرده است اما همه آنان یک هدف را دنبال می کنند و آن کشف راز خلقت می باشد. انسان هر چقدر بیشتر یاد می گیرد و بیشتر می فهمد، بیشتر در حیرت فرو میرود و به عجز خود پی می برد. در ۱۰۰ سال اخیر در زمینه اخترفیزیک، ستاره شناسی و فیزیک جدید، نظریه های مختلفی مطرح شده است.

کتاب قرآن کریم از سوی پروردگار برای رسول خدا نازل شد تا اولین معجزه ای باشد که برای هزاران سال بعد، انسان ها را متحیر کند. قرآن کریم دارای اعجاز بیرونی و درونی می باشد. اعجاز بیرونی شامل زیبایی متن قرآن کریم و پیوستگی ظاهری و باطنی در عین نزول تدریجی است به طوری که اگر کسی با زبان عربی آشنایی داشته باشد، به راحتی تفاوت متن قرآن را از سایر متون عربی متوجه می شود اما موضوع ما اعجاز محتوایی قرآن کریم می باشد که ذکر نکات علمی بی سابقه از اعجاز محتوایی آن محسوب می شود.

دود های کیهانی

در فضا های میان ستاره ای، حجم های عظیمی از دود وجود دارد که از زمان ابتدای انفجار بزرگ (بیگ بنگ) به جا مانده اند و در ابتدا، دانشمندان تصور می کردند که آنها غبار هستند اما بعد از تحقیقات گسترده متوجه شدند که این غبار در اصل، شبیه غبار های روی زمین نیستند بلکه حاوی کربن و سیلیکون هستند که آنها را به دود شبیه تر میکنند و از دوران ابتدای خلقت و مدتی بعد از انفجار بزرگ به جا مانده اند و این نماینگر این است که در ابتدای خلقت و تا ۳۰۰ هزار سال بعد از انفجار بزرگ، هستی پر از دود بوده است. خداوند در آیه ۱۱ ام سوره فصلت، به دخیل بودن دود در خلقت آسمان اشاره می کند:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ترجمه: سپس به آفرینش آسمان پرداخت در حالی که به شکل دود بود.

به راستی که این آیات، خبر از حقانیت قرآن کریم می دهد و قرآن همچنان یک معجزه محسوب می شود.

منابع:

وبسایت ناسا، وبسایت بیگ بنگ پیج، کتاب سیاهچاله ها به قلم دان ناردو، قرآن کریم

انبساط جهان

نظریه انبساط، یکی از مهم ترین نظریه های علمی در قرن ۲۰ ام می باشد و طبق این نظریه جهان با سرعت در حال گسترش و انبساط است که به دنبال آن سیارات، ستارگان و حتی کهکشان ها در حال فاصله گرفتن از هم هستند اما این فرایند بسیار کند است و طی میلیون ها سال صورت می گیرد و ما آنرا حس نمی کنیم. اینکه خداوند خود را گستراننده آسمان معرفی می کند بسیار قابل تامل است.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ

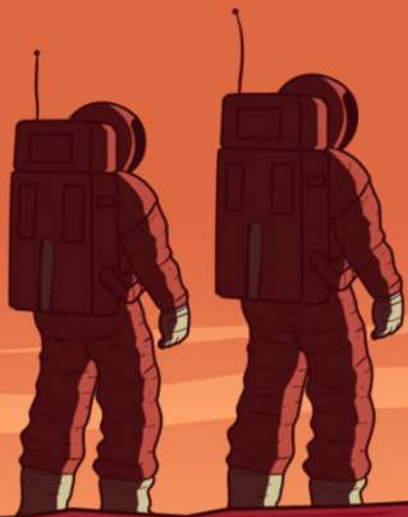
ترجمه: ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و گستراننده آن هستیم.

سیاهچال ها نیروی گرانشی بسیار قوی دارند به طوری که حتی نور هم نمی تواند از میدان گرانشی آنها بگریزد. سیاهچاله ها تاریک هستند و این باعث پنهان شدن آنها می شود و آنها در فضا حرکت می کنند و همه چیز را در خود جذب می کنند. قرآن کریم در آیات ۱۴ ام و ۱۵ ام سوره تکویر به سیاهچاله ها اشاره می کند:

فَلَا أَفْئِسُ بِالْأُخْسِ * الْجَوَارِ الْكُنُسِ

ترجمه: سوگند به (ستارگان) پنهان که در حال حرکت و جذب کننده اند.

قرآن کریم ۱۴۰۰ سال پیش از وجود سیاهچاله ها خبر می دهد و به آن سوگند می خورد و این در حالی است که هنوز در دنیای کنونی، کسانی هستند که گمان می کنند زمین تخت است و خود را زمین تخت گرا معرفی می کنند.



خلاصه و گذری بر انقلاب فرانسه



مقدمه

انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۹۹) یکی از مهم ترین رویدادها در تاریخ جهان بود. این انقلاب به تغییرهای مهمی در فرانسه منجر شد که در نتیجه، فرانسه را به یکی از قدرتمندترین دولت ها در اروپا تبدیل کرد. این انقلاب قاره ی اروپا را یک چهارم قرن در جنگ غوطه ور ساخت و به توسعه نیروهای سیاسی، مانند دموکراسی و ناسیونالیسم منجر شد و از سوی دیگر قدرت موروثی پادشاهان، روحانیان و اشراف ضربه زد در آن سوی اروپا، در آسیا و آمریکا هم تأثیر گذاشت.

خشم مردم از امتیازات و فساد روحانیون و گسترش فساد و بی بند و باری.	برابری خواهی و آزادی طلبی مردم فرانسه از علل اصلی انقلاب بود.
نوشته های فیلسوفان و علمایی مانند ولتر و دیدرو (روشن فکر) افراد تحصیل کرده را راهنمایی می کرد که از دولت به روش های جدیدی انتقاد کنند.	علی رغم فشار اقتصادی وارده بر عموم مردم، طبقه ی اشراف، به خصوص لویی شانزدهم و ماری آنتوانت در ورسای ولخرجی می کردند.
متاهل بودن مردم به سمت آزادی و جمهوری خواهی.	نارضایتی روستاییان و کارگران از نظام ارباب منشی و فئودالی.
اختناق و سرکوب اندیشه های سیاسی و عدم وجود احزاب و جریان های سیاسی.	قحطی و سوء تغذیه، احتمال ابتلا به بیماری های مختلف و مرگ را افزایش داده بود.



علی کشاورز بخشایش
کارشناسی آموزش علوم اجتماعی

پیامد های انقلاب فرانسه

سده نوزدهم پیدایش و پیروزی سه مکتب بزرگ سوسیالیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم را دید و هر یک از این مکتب ها توسط انقلاب فرانسه برانگیخته شد. بخش سوسیالیست انقلاب فرانسه توسط مردی به نام بابف نمایان شد. او معتقد بود "هرآنچه تاکنون در فرانسه رخ داده، پیش روانقلاب دیگر، بزرگتر و رسمی تری است که پایان خواهد بود". این انقلاب جدید تمام اموال را در اختیار دولت قرار می دهد، برای هر کس کار ایجاد می کند و ثروت را به طور مساوی تقسیم می کند. این افکار در روزگار بابف خیلی افراطی بود.

آرمان ها و اهداف انقلاب فرانسه

برابری و آزادی خواهی و براندازی هرگونه امتیازی در جامعه، تجدید حیات کل نژاد بشری و تعیین حقوق شهروندان فرانسوی، تعیین حقوق و وظایف عموم انسان ها نسبت به یکدیگر به عنوان اعضای یک جامعه سیاسی، ویرانگری نهادهایی فئودالی، خواستار جهانی شدن و زدودن همه مرزهای ملی گذشته، دگرگونی در حکومت پیشین و کل ساختار اجتماعی فرانسه، جنبشی برای اصلاحات سیاسی و اجتماعی و آزادی سیاسی از اهداف انقلاب فرانسه هستند.

عوامل بسیاری در وقوع این انقلاب نقش داشته که مهمترین آنان عبارتند از:



مهمترین بخش انقلاب، ناسیونالیسم بود. زیرا ناسیونالیسم روش انتخاب هیئت دولت را تغییر داد و با وارد کردن مردم به شرکت در انتخابات، امور ملی و روابط بین دولت‌ها را تغییر داد. با ایجاد احساس ملیت در همان مردم، که آنها حق داشتند امور خودشان را انتخاب کنند نه اینکه توسط سایر دولت‌ها کنترل شوند. در سراسر سده نوزدهم ناسیونالیسم، امپراتوری اتریش، روسیه، کشورهای عثمانی و تمامی آنهایی که شامل چند ملیت مختلف بودند را تهدید می‌کرد و منجر به ایجاد دو قدرت اروپایی جدید آلمان متحد و ایتالیایی متحد شد. ناسیونالیسم توسط انقلاب فرانسه تقویت شد. ارتش ملی باعث مخالفت با ارتش‌های متهاجم سلطنت‌های اروپایی شد. دولت انقلابی، از تمامی مردمی که در فرانسه بودند تقاضا کرد که به فرانسه صحبت کنند، نه با گویش منطقه‌ای. در مدارس، آموزش زبان و تاریخ فرانسه آغاز شد. پرچم ملی (سه رنگ)، سرود ملی و تعطیلی ملی (روز باستیل) برای اینکه مردم مانند یک ملت با هم باشند، به وجود آمد. تمام این‌ها به مردم فرانسه کمک کرد باور کنند قبل از هر چیز آنها فرانسوی هستند.

تفاوت‌های انقلاب فرانسه با انقلاب اسلامی ایران

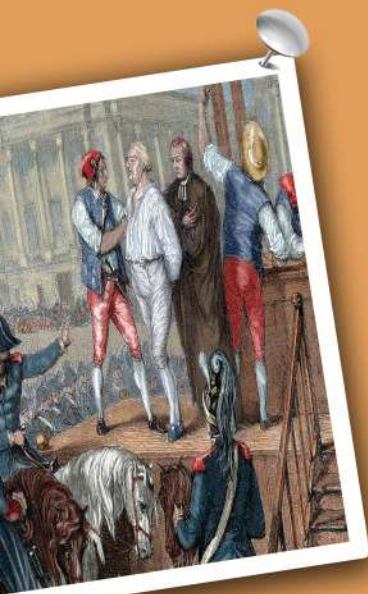
در تحلیل محتوایی گفتمان فرهنگی رهبران انقلاب ایران، انتقاد از هژمونی فرهنگی غرب، شیء‌وارگی انسان و کالایی شدن فرهنگ و چیرگی صنعت فرهنگ غرب و از همه مهم‌تر مادی‌گرایی و دوری فرهنگ غرب از معنویت و اخلاق و دین، از هرچیز دیگر برجسته است.

منطق فرهنگی کالایی شدن، صرفاً منطق خصوصی‌سازی نبوده است بلکه رسوخ روال‌ها و اصول فایده‌گرایانه درون بخش دولتی نیز بوده است. انتقاد فرهنگی انقلاب از نوع نظریه‌های انتقادی دیگر نظیر، مکتب فرانکفورت نیست که خود به نوعی به روینا بودن فرهنگ معتقد شده‌اند. انقلاب ایران یک نوع ستیز با اصول فرهنگی غرب یعنی سکولاریسم و غرب‌محوری بود.

و مدرنیزاسیون از نوع سرمایه‌داری بود که تاریخ خود را جریان اصلی تاریخ معرفی کرده است. تضاد انقلاب ایران با غرب تفاوت اساسی با تضادهای نظام‌های مارکسیستی با غرب داشت و این تفاوت در خاستگاه تاریخی و دینی آن بود. گفتمان فرهنگی انقلاب برخاسته از متن اجتماعی و سیاسی انقلاب و خواسته‌های تاریخی مردم ایران بود.

در تحلیل محتوایی گفتمان فرهنگی رهبران انقلاب ایران، انتقاد از هژمونی فرهنگی غرب، شیء‌وارگی انسان و کالایی شدن فرهنگ و چیرگی صنعت فرهنگ غرب و از همه مهم‌تر مادی‌گرایی و دوری فرهنگ غرب از معنویت و اخلاق و دین، از هرچیز دیگر برجسته است.

بخش لیبرال انقلاب فرانسه توسط بورژوازی نمایان شد. گروهی که صاحب مال بودند، بازرگانان و تجاری که انگلیس و آمریکا را نمونه‌های خوب به حکومت می‌دانستند، آنها فکر می‌کردند مهمترین چیزها حقوق مدنی و دولت مشروطه هستند. آن‌ها با قدرت کلیسا مخالفت می‌کردند و خواستار عدالت و انصاف بیشتر برای همه‌ی افراد جامعه بودند. اما نمی‌خواستند ثروتشان مصادره شود. اکثر چیزهایی را که می‌خواستند در روزهای اخیر انقلاب به دست آوردند. اعلامیه حقوق بشر و شهروند، افکار آزادی‌خواهانه‌ی آنها را بیان می‌کرد.



گفتمانی که بر شعار محوری انقلاب یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» تکیه داشت. در اصول سیاست فرهنگی نظام جمهوری اسلامی، استقلال فرهنگی و حاکمیت بینش توحیدی و اصالت ارزشهای اخلاقی از اصول آن شناخته شده است. انقلاب اسلامی ایران بر اساس اسلام گرایی نوین که بعدها رهبری انقلاب از این نوع اسلام به عنوان اسلام ناب محمدی نام بردند شکل گرفت. این گفتمان با تکیه بر اسلام بازخوانی شده که نوید بخش یک زندگی دینی عزت مدار بود، در احیای هویت فرهنگی جهان اسلام نقش موثری داشت و خود منشأ جنبه های مختلف دیگر در جهان اسلام و حتی کشورهای غیر اسلامی شد. پیام اصلی انقلاب، بازگشت به اسلام اصیل و هویت اسلامی خود و تکیه بر توانایی اسلام در ایجاد جامعه ای سالم و پویا بود و ستیز با غرب یکی از نتایج این اندیشه به شمار می آمد. البته بازگشت به اسلام و احیای هویت فرهنگی جهان اسلام از نوع بازگشت به دوران خلافت اسلامی و یا بازگشت به قرون وسطی نیست بلکه گزینش عناصر مناسب مدرنیته برای ایجاد جامعه اسلامی در دنیای مدرن است.

در حقیقت انقلاب اسلامی نوع جدیدی از حکومت را به جهانیان عرضه داشته است، این حکومت نه نظام دموکراسی سکولار بوده و نه حکومت مستبد دینی، بلکه ارائه دهنده حکومتی از آن اسلامیت-جمهوریت است. برخلاف انقلاب فرانسه که نهادهای دینی نقشی در پیروزی آن نداشتند و حتی منادی دوری جستن از دین بود. انقلاب ایران ریشه های دینی و پیام های عمیق دینی داشت، از این رو نه تنها اسلام بلکه به طور عام دین و معنویت را به عنوان یک فاکتور مهم زندگی وارد عرصه اجتماعی و فرهنگی نمود.



هر دو انقلاب منشا تحولات بزرگی در دنیا بودند و هر دو آنها با شعار دفاع از حقوق انسان و برابری و برادری آغاز شدند اما نوع تفسیر آنها کاملاً متفاوت از هم بود. انقلاب ایران سرعت بخش جنبش های دینی در جهان محسوب می شود اما از طرف دیگر خود آن نیز معلول تحولاتی است که از بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. توسعه ارتباطات، ناکامی های مدرنیته و آغاز عصر بازگشت به دین در سطح جهانی و مواجه شدن سکولاریسم با سوالات اساسی از دلایل آن می باشد. اندیشه های بنیادین دینی و فرهنگی انقلاب ایران در خیلی جاها مورد پذیرش قرار گرفته و حتی باز تولید شده است و نوعی روشنگری جدید را در بین مسلمانان ایجاد نموده است که با روشنگری انقلاب فرانسه که مبتنی بر عقل محوری و اومانیسم بود تفاوت آشکار دارد. این به این معنا نیست که این دو انقلاب هیچ همپوشانی نداشته باشند برعکس، انقلابات همه در خواسته های اساسی مشترک اند، ولی در راه ها و سیاست هایی که ارائه می کنند متناسب با جامعه و عصر خود تفاوت می کنند. انقلاب ایران یک پارادایم جدید را در عصر جدید برای انسانی که در مسیر عبور به پست مدرنیته بود، ارائه نمود

@katibe_cfu



ما را در فضای مجازی دنبال کنید..

